



♦ ویلیام اس. باروز

انضباط دی.ئی

ویلیام اس. باروز

یک روز سرد خشک بادخیز ابرها از میان آفتاب و سایه‌ی آسمان می‌وزیدند. برگی مرده صورتم را شانه می‌کشد. خیابان‌ها سن لوییس را یادم می‌آورند... خانه‌هایی با آجر قرمز، درختان، زمین‌های متروک. روشن و مثل باد از بین خیابان‌های خالی با تاکسی برمی‌گردم وقتی می‌رسم طبقه چهارم کاملاً ناآشنا به نظر می‌رسد انگار از چشمان کسی دیگر ببینی.

«امیدوارم راحت رو پیدا کنی... خانه‌هایی با آجر قرمز، درختان... آدرس در خیابان‌های خالی.»

کلنل ساتن-اسمیت، ۶۵ساله، بازنشسته‌ی نه چندان ناراحت با درآمد تکمیلی شخصی... آپارتمان در خیابان بری در سن جیمز... کلبه در ولز... نمی‌تواند خود را از اکتشاف سکه‌های رمی زیرزمین کلبه‌اش کنار بکشد نظریه‌ای جالب دارد کلنل درباره‌ی این سکه‌ها سر دو شری‌اش^۱، نه هرگز سه‌تا، فارغ از اینکه میهمانش چقدر بی‌پرده بتواند به تنگ‌نشکن چشم‌چرانی کند. البته که می‌تواند خاطراتش را کامل کند... یادداشت‌هایی مفصل طی سال‌ها، دعوت‌نامه‌ها، بریده‌ی روزنامه‌ها و عکس‌ها که در تاریخ‌هایی رو به زردی درون گذشته کش می‌آیند... اشیاء با سنجاق‌ها، یادداشت‌ها، عکس‌ها و تاریخ‌ها جور می‌شوند... خنجری روی دیوار به یاد علی او که سی سال پیش در بازار لمپیور به سرش زد، تاجی از سنگ زمرد، سربیک اسب پیر که یک جوان موذی با چشمانی عقیق را نشان می‌دهد، اسب سفیدی که با ظرافت روی عاج کنده‌کاری شده، یک ریولور اتوماتیک کالیبر ۴۵ ویلی... (سیلندر تنها ریولور اتوماتیک تا حالا ساخته‌شده را روی ضامن می‌چرخاند و مثل چرخش سنج لگد سنگین را تعدیل می‌کند). خاطرات، اشیاء گيرافتاده در تقویمی قدیمی. کلنل تصمیم می‌گیرد زمان خودش را بسازد. دفتر مشقی با ورق‌های خط‌دار باز می‌کند و تقویمی ساده دست‌وپا می‌کند دارای ده ماه

1. Sherry نوعی شراب شیراز

با ۲۶ روز در هر ماه که از این روز شروع می‌شود: ۲۱ فوریه ۱۹۷۰، چهاردهم گردنه‌ی ریتن در تقویم جدید. ماه‌ها اسم‌هایی دارند مثل ماشین‌های تخت‌خواب‌دار در آمریکا، جایی که کلنل تا هجده سالگی در آن زندگی کرده بود... اسم‌هایی مثل بوآکرس، بونتر، وتفورد جانکشن، سو فالز، پایکس پیک، یلو ستون، بلو و، کولد سپرینگز، لندز اند، که از چهاردهم گردنه‌ی ریتون، یک روز خاکستری معتدل شروع می‌شود. بوی دوده و بخار و آهن و دود سیگار درحالی‌که قطار تلق‌تلق بسوی گذشته می‌راند. قطار الان متوقف شده ساختمان‌های آجر قرمز کانال آبی عمیق بیرون پنجره‌ی قطار یک روز خاکستری معتدل خیلی وقت پیش. کلنل عقب‌عقب آورده شده به الان توسط بشقاب‌ی با لایه‌های زرده‌ی تخم‌مرغ، پوست بیکن، خرده‌های نان تست روی میز، خرواری از روزنامه‌های صبح، ته‌سیگار شناور توی قهوه‌ی سرد درست همان جایی که الان نشستی. کلنل تصمیم می‌گیرد، در این روز خاکستری معتدل، زمانش را به زمان حال آورد. به اشیاء روی میز صبحانه نگاه می‌کند حرکت‌های تمیزکردنش را محاسبه می‌کند. فاصله‌ی صندلی‌اش با میز را اندازه می‌گیرد چطور صندلی را به عقب هل دهد و بایستد بدون اینکه پاهایش به میز بکوبد. صندلی را به عقب هل می‌دهد و می‌ایستد. با حرکات روان و دقیق اخبار بیزنس [روزنامه] تایمز را به ته بشقابش می‌کشد، روزنامه را به پاکت مثلثی تمیز تا می‌کند، بشقاب، چاقو، چنگال، قاشق و فنجان قهوه را جمع می‌کند به آشپزخانه می‌برد بی‌خرابکاری یا حرکات هدررفته‌ای شسته شده و کنار گذاشته می‌شوند. قبل از انجام اولین حرکت یک سری کامل از حرکات پیش‌رو را طرح ریخته. انضباط ساده و اصولی دی.ئی را کشف کرده است. راحت انجام بده. در واقع انجام هر کاری به راحت‌ترین و آرام‌ترین شیوه‌ای که می‌توانی بدست آوری زمانی که داری انجامش می‌دهی. او یک شاگرد سخت‌کوش دی.ئی می‌شود. تمیزکردن آپارتمان از نظر رسیدگی به جزئیات یک مشکل است. هر کاغذ هر شیء را می‌شناسد و خیلی از آن‌ها الان اسم دارند. هنر «پرت‌کردن» ملحفه‌ها و پتوها را به کمال رسانده پس همان‌طور که باید می‌افتند. و قاشق یا فنجان باوقار و ساکت روی میز.... قبل از اینکه آماده‌ی افشای رمزورازهای دی.ئی باشد یک سال تمرین می‌کند...

حین اینکه کلنل آشپزخانه‌ی محقرش را می‌شوید و مرتب می‌کند مخاطب تلویزیون جلوی صفحه‌ی کوچک نفسش را حبس می‌کند. چاقوها چنگال‌ها و قاشق‌ها از بین انگشتانش برق می‌زنند و توی کابینت‌ها جرنج‌جرنج می‌کنند. بشقاب‌ها روی قفسه می‌رقصند. شیر آب را با انگشتان نرم و دقیق لمس می‌کند، فقط فشاری به قدر کافی با توجه به واشرهای پلاستیکی درونش. حوله‌ها خودشان را تا می‌کنند و نرم سر جایشان می‌افتند. حین حرکت کاغذهای میچاله و پاکت‌های خالی سیگار را از بالای شانه‌اش و زیر بازوهایش پرتاب می‌کند و آن‌ها بی‌لغزش در سطل زباله فرود می‌آیند مثل استاد ذنی که می‌تواند در تاریکی هدف را با کمانش بزند. از میان اتاق نشیمن رد می‌شود پوف هوا از دستان گودش خاکستر سیگاری را از میز با ظرافت بلند می‌کند و درون سطل زباله می‌پراکند. درون اتاق خواب حرکات نرم سینک را تمیز می‌کنند و وسایل شست‌وشو را به

شکل طبیعت بی جان هرروز متفاوتی می‌چینند. ملافه‌ها با یک پرتاب روان موج سرجایشان چین می‌خورند و پتوها هم با انگشتانی که پارچه و تشک را احساس می‌کنند تا شدند. ظرف دو دقیقه آپارتمان دارد برق می‌زند.

کلنل دی.ئی را با تازه‌واردها در میان می‌گذارد

دی.ئی روشی برای انجام دادن است. راهی ست برای انجام هرچه می‌کنی. دی.ئی به سادگی یعنی: انجام هرکاری به راحت‌ترین آرام‌ترین راهی که می‌توانی از پیش برآیی که همچنین سریع‌ترین و مؤثرترین راه است، طوری که با پیشرفت در دی.ئی خواهی فهمید.

همین حالا می‌توانی شروع کنی با مرتب کردن آپارتمان، جابجایی مبلمان یا کتاب‌ها، با شستن ظرف‌ها، چای درست کردن یا دسته‌بندی اوراق. وزن اشیاء را دقیقاً با مقدار نیروی مورد نیاز برای گذاشتن شیء از اینجا به آنجا حساب کن. شکل و بافتش را در نظر بگیر و آنرا جایی به کار ببر که کاملاً متعلق به آن است. برای گذاشتن شیئی از اینجا به آنجا همان قدر نیرو استفاده کن که لازم است. هولهلکی شیئی را ناشیانه برنذار. انگشت‌های خنک تسخیرگرت را رویش بیانداز مثل پلیس کهنه‌کار باوقاری که بی‌زحمت بازداشت می‌کند. خاک‌انداز را سبک روی کف هدایت کن، انگار داری هواپیمایی می‌نشانی. وقت لمس کردن شیء با انگشتانت وزنش کن انگشتانت را روی شیء حس کن، پوست، خون، عضله‌ها و تاندون‌های دست و بازویت. این امتدادهای خودت را آلتی دقیق در نظر بگیر تا هر حرکتی را روان و خوب اجرا کنی. با ملاحظه اشیاء را به دست بگیر و آن‌ها همه‌ی حقه‌های کوچک‌شان را نشانت می‌دهند.

زیپ را بزور نکش. دندانه‌های کوچک فلزی را به نرمی پیش بران طوری که ناهمواری‌های ماریچ پارچه و فلز منعطف را احساس کنی. عوض کردن درپوش تیوب خمیردندان... (و این همیشه باید فوری انجام شود چیزهای کمی بدتر از تیوب بسته نشده وجود دارند تیوبی که ناشیانه چلانده شده، از شیشه‌ی حمام آویزان و خمیر از سر سرازیر شده، مگر درپوشی باشد که خلاف دندانه‌ها وحشیانه کجکی فشرده شده). حین تعویض سرپوش بگذار خود نوک انگشتانت قلمبه شود بالای درپوش انتهایی تیوب را لمس کند سرپوش را سر دهد سر جاش. از نوک انگشتانت به‌عنوان ابزار فرود استفاده کن و این کمکت می‌کند که هر چیز سبک را بی‌سروصدا و مطمئن سر جاش بگذاری. به خاطر داشته باش هر شیء جای خود را دارد. اگر آنجا را پیدا نکنی و آن چیز را سر جاش قرار ندهی چشمت را خواهد زد بهت پشت پا می‌زند و بدجوری گوشمالیت می‌دهد. بهت سقلمه می‌زند و آویزانت خواهد شد و سرراحت قرار خواهد گرفت. اغلب چنین شیء‌هایی مال سطل آشغال‌اند اما اغلب فقط سر جایشان نیستند. یاد بگیر یک چیز را محکم و بی‌صدا سر جاش قرار دهی و نگذار انگشتانت در حین رهاکردنش تکانش دهند. وقتی فنجان را پایین می‌گذاری انگشتانت را کاملاً از آن جدا کن. نگذار انگشتانت به دسته‌اش گیر کنند اگر می‌کنند این حرکت را تکرار کن تا جایی که کاملاً جداشوند. اگر آن انگشت مضطرب که دسته را ول نمی‌کند جمع نکنی ممکن است چای داغ را روی دوشس چپ کنی. هرگز نگذار سکانسی که ضعیف اجرا شده سپری شود. اگر کبریتی توی سطل آشغال پرت می‌کنی و توی هدف نمی‌رود، درست برو بالا

سرش و کبریت را توی سطل آشغال بیانداز. اگر وقت داری پرتاب ناموفق را تکرار کن. همیشه دلیلی برای ازدست دادن پرتابی راحت وجود دارد. حرکت را تکرار کن و دستت خواهد آمد. اگر بند انگشتان یا قوزک پایت به چارچوب پنجره یا در کوبیده می شود، اگر پایت را به میز یا تخت می مالی، اگر پاهایت به گوشه ی تاب برداشته ی فرش می گیری یا شستت محکم به میز یا صندلی می خورد برگرد و سکانس را تکرار کن. غافلگیر می شوی چقدر از مسیر پرت بودی که به چارچوب پنجره آن در و صندلی می خوردی. به مسیر برگرد و دوباره انجامش بده. چطور می توانی ماشین فضایی را خلبانی کنی اگه نتوانی راحت را اطراف آپارتمان پیدا کنی؟ دقیقاً مثل اینکه یک شات فیلم را آنقدر می گیری که شات درست را بگیری. و کم کم احساس می کنی در فیلمی با سرعت و راحتی حرکت می کنی. اما در ابتدا برای سرعت تلاش نکن. برای سهولت آسوده بکوش با صرف هر قدر زمان که برای اجرای عمل نیاز داری. اگر شیء از دستت بیافتد، بشکنند، چیزی بریزد، به شکل دردناکی به هر چیزی بکوبی، با رعشه شیء را بقایب خصوصاً حواست باشد که دوباره برش داری. شاید بفهمی چرا و پیشدستی کنی برای اجرایی تکراری. اگر شیء شکست تکه ها را جارو کن و فوری از اتاق بیرشان. اگر شیء سالم است یا لنگه اش را داری سکانس را تکرار کن. ممکن است احساس عجیبی داشته باشی انگار اشیاء زنده و دشمنانه اند وقتی تلاش می کنند از چنگت در آیند، گرمبی روی میز بیفتند، چشمت را بزنند و به پایت بگیرند یا بهت پشت پا زنند. سکانس را تکرار کن تا اشیاء منظم شوند.

حالا شاگرد مشغول است. از دو پای درپوش قرمز پلاستیکی شیر را تو سطل آشغال نارنجی می اندازد. درپوش مثل بشقاب پرنده از بالای سطل رد می شود. دوباره امتحان می کند. نتیجه همان. درپوش را بررسی می کند و درمی یابد یک لبه اش داغان شده. لبه را برمی گرداند سر جاش. حالا درپوش با حرف شنوی توی سطل می افتد. هر شیئی که لمس می کنی با زندگی و خواست تو زنده است.

شاگرد پاکت سیگار را سمت سطل زباله پرتاب می کند و پاکت از روی کاور مقوایی رخت آویز آهنی که در قطر سطل زباله قرار گرفته، و اصلاً نباید آنجا باشد، ناگهان می جهد. اگر یک زیرسیگاری توی سطل زباله خالی شود مثلث مقوایی خاکسترها و ته سیگارها را پخش می کند و هر دو روی زمین می پاشند. شاگرد قوطی کبریتی از جیبش در می آورد در تدارک برای روشن کردن سیگار از بسته ای جدید روی میز. با کبریت ها در یک دست دوباره می کشد و به خطا می رود البته انگشتانش در آینده دارند سیگار روشن می کنند. پاکت را دوباره دست می گیرد و کبریت ها را می گذارد پایین و حالا کمی صبر می کند پاهای تاشده از روی دستشویی و سمت سطل زباله می پرند، معجزه ی استاد ذن که هدف را توی تاریکی می زند هر چه در دی. ئی پیشرفت می کنی این معجزات کوچک بیشتر و بیشتر رخ می دهند... گلوله ی کاغذ از روی شانه توی سطل زباله پرتاب شده، حوله تاب خورده و درست سر جاش قرار گرفته طوری که به نظر می آید زیر انگشتان ساتن قهوه ای تاجری ایرانی خودش را تا کرده باشد. اشیاء با سبک ترین تماس تو سر جای خود می روند. مثل فیلم توش می روی با چنان سهولتی حرکت می کنی انگار اصلن متوجه کاری که می کنی نیستی. به آشپزخانه می آبی با انتظار سینیکی پر از ظرف کثیف و در عوض همه ی ظرف ها از آنجا رفته اند و آشپزخانه می درخشد. آدم کوچولوها آنجا بوده اند و کارت را انجام داده اند انگشتانی به سبکی و خنکی باد بهار توی اتاق ها.

شاگرد اشیاء سنگین را در نظر می گیرد. ضبط صوت روی میز فضای خیلی زیادی را می گیرد و او به ندرت ازش استفاده می کند. پس بگذارش زیر دستشویی. با دستها وزنش کن. اول سیم را امتحان کن و سوکت مثل ماری ترسیده در طول میز می جهد. پشتش را به دستشویی می کوبد ضبط صوت را زیرش می گذارد. دوباره امتحان کن با پا بلندش کنی نه با پشت. او به لامپ می خورد. به آن لامپ نگاه می کند. شیء وارفته ی ترسناکی است اتصالات با نوار چسب محکم شده اند آنهایی که به کار نمی آیند قطع شده اند سیم می جهد و دور پاهایش می پیچد گاهی چراغ را از میز به زور می کشد. چراغ را از اتاق ببر و یکی نو بخر. حالا دوباره سعی کن بلندش کنی جابجاش کنی بچرخانی بیاندازی روی پا دقیقاً همان طور و درست زیر روشویی.

چیزهای ناجوری که سالها انجام می دادی کشف می کنی تا اینکه فکر می کنی چیزها همین طوری اند. اینجا شاگردی آمریکایی هست که سالها به درپوش قرمز بطری شیر انگلیسی چنگ می انداخته می دانید که درپوش های آمریکایی قلاب کوچکی دارند او تمام این سالها دنبال آن قلاب بوده است. بعد یک روز توی آشپزخانه ی دوستی درپوشی دید در وسط فرو رفته. صبح بعد امتحانش می کند و معجزه رخ می دهد. فقط با فشاری دقیق به مرکز او درپوش را با انگشتان تر دست بیرون می کشد و جامی اندازد. در تعجب و در حیرت این کار را چندین بار می کند و خب او خودش را استاد دانشگاه می داند و خیلی هم تکنیکی، پهن کرمها زودتر ازین یاد می گیرند. سالها بود جوراب هایش را بعد از پوشیدن شلوارش می پوشید پس او مجبور است شلوار را بالا بزند و شلوار و جورابها تو هم می روند پس چرا جورابها را قبل از شلوار نپوشد؟ دارد معجزه های ساده را یاد می گیرد... معجزه ی لیوان دستشویی... همه مان لیوان آن رو را خوب می شناسیم تیغ ریش تراشی زنگ زده ی با خمیرندان صورتی راه راه شده و تیوبی بی سر و پیچ خورده از آن بیرون زده... انگشتان فرزند عمل می شوند و لیوان مثل جام مقدس در آفتاب صبح برق می زند. حالا مشق کیف پول را انجام می دهد. سالها پول هایش را تو جیب چپ شلوارش نگه می داشت دست می برد تا پول لخت را بیرون بکشد... انگشتانش به لبه ی تیز اسکناسها می خورد. اغلب اسکناسها در دو کپه بودند و بیرون کشیدن یکی می توانست دیگری را روی زمین بندازد. جیب سمت چپ برای زدن از همه سختتر است اما اتفاقهای بدتری از جیب زده شده وجود دارد که می شود با آن ماهها سر بقیه را گرم کرد. سُرخوردن دو انگشت مانیکور شده توی کت و شلوار خوش برش به دست منتظر علامت داد و پیامی از ملکه حک شد. مطمئناً راه راحت همین است. به علاوه هیچ شاگرد دی.ئی بکارگیرنده دی.ئی در خیابان با انتخاب راهش بین عابران کندتر جیبش زده نمی شود، پشت کالسه که بچه گیر نیفت، بیا وقتی گوشه ای را می پیچی به کسی که از مقابل می آید نخوری. او جلوی آینه کیف پول را برمی دارد، اسکناسها را در می آورد، اسکناسها را می شمارد، اسکناسها را سر جایش می گذارد. به سریع ترین شکلی که می تواند بدون سوتی دادن، گیر کردن گوشه اسکناس به کیف پول یا خطاهای دیگر. این اصلی اساسی ست که باید تکرار شود. وقتی سرعت در عملیات حیاتی ست باید سرعتت را پیدا کنی به سریع ترین شکلی که می توانی عملیات را بدون خطا اجرا کنی. در ابتدا برای سرعت تلاش نکن خودش خواهد آمد انگشتانش با تماسی جزئی، درخور برگ های مرده توی کیف پول خش خش می کنند و پولی را محتاطانه می جاله می کنند که رشوای خواهد بود برای یک بازرس گمرک اهل آمریکای جنوبی تا یک کله ی مومیایی شده را نادیده بگیرد. مامور

گمرک لبخند یک مجموعه دار، لبخند یک خبره را می زند. چنین خش خشی نشنیده بود از وقتی طلازد فرانسوی با اسکناس های ناشیانه جعل شده بالا سر آنها با دست هایش صدای خش خش درآورد و آنجاست اسکناسی که تمیز توی پاسپورت دروغی جاساز شده.

حالا کسی خواهد گفت... «اما اگر مجبورم درباره ی هر حرکتی که می کنم فکر کنم»... فقط مجبوری فکر کنی و حرکت را به یک سری تصویر ثابت تقسیم کنی تا مطالعه و تصحیح شوند چون راه راحت را پیدا نکرده ای. همین که راه راحت را پیدا کنی مجبور نیستی بهش فکر کنی تقریباً خودش انجام خواهد شد.

عملیاتی که به دست خودتان انجام شده... مسواک زدن، شستن و غیره می توانند قبل از پیشرفت عیبی شما را به اصلاحش سوق دهند. شاگردی داریم با یک مورد خفیف خونریزی لثه. دندان پزشکی دستور داده با گذاشتن خلال های چوب به اسم اینتر دنس بین دندان ها، لثه را با حرکت الاکلنگی ماساژ دهد. او اینتر دنس را می قاید، دهنش را با شکلی سفت باز می کند و با دستی لرزان به لثه سیخونک می زند. حالا دی.ئی اش را به یاد می آورد. از اول شروع کن. خلال های چوب را بیرون بیا، مثل چاپ استیک هایی که از بیخ به هم وصل اند و باملایمت از هم جدایشان کن. حالا جای خونریزی را پیدا کن. صورت را شل کن اینتر دنس را باملایمت و محکم بالا و پایین کن لثه ها شل شده حواست را روی آن نقطه بگذار. نه «بهرتر و بهتر شدن» نه، فقط بگذار حواس کل بدنت به آنجا جاری شده و تمام قدرت التیام بخش بدنت با آن جاری شود. دستی صابونی بر پایین کمرت که عضله ها و مهره ها را لمس می کند می تواند دررفتگی را همان جا جا بباندازد و از ویزیت متخصص استخوان خلاصت کند. بیماری و ناتوانی تا اندازه ی زیادی از سر غفلت است. چیزی را انکار می کنی چون دردناک است و با غفلت ناخوشایندتر می شود و بیشتر از آن غفلت می کنی. وظایف روزمره دردناک و حوصله سر بر می شوند چون آنها را کار می دانی چیزی صلب و سنگین برای وررفتن و سرگرم شدن با آن. به این انسداد غلبه کن و پی می بری دی.ئی می تواند بر هر چیزی اعمال شود حتی بر انضباط نهایی هیچ کاری نکردن. هرچه راحت تر انجامش دهی کمتر مجبوری انجام دهی. او که یاد گرفته با کل ذهن و بدنش کاری انجام ندهد همه چیز برایش انجام شده خواهد بود.

بیاید دی.ئی را به امتحان ساده ای بکشیم: دونل وسترن قدیمی هفت تیرکشی سریع. فقط یک هفت تیرکش تا به حال اصل دی.ئی را واقعا به چنگ آورده که او هم وایت اِرپ است. تا به حال کسی شکستش نداده. وایت اِرپ می گفت: «اولین شلیک به حساب نماید اولین شلیک خورده به هدفه که قبوله. نکته اینه که هدف رو نشونه بگیر و آتیش کنی و ساچمه رو به اینچ بالاتر از سگک کمر بند تحویل بدی.»

دی.ئی همین است. چقدر سریع می توانی انجامش دهی و تمامش کنی؟

نقل شده پسری جوان خشم مک چی دو تفنگه را درآورد. مک چی قسم خورده بکشش و حتی حالا توی یک سری مشروب فروشی دارد خودش را آماده می کند. پسره تا حالا توی هفت تیرکشی نبوده و تا مک چی هنوز دو سالن فاصله دارد وایت اِرپ نصیحتش می کند شهر را ترک کند. پسر قبول نمی کند بگذارد و برود.

«خیلی خوب» ارب بهش می‌گوید، «از شیش پای می‌تونی توی دایره‌ی چهار اینچ مربعی بزنی نمی‌تونی؟ خیلی خوب، از فرصت استفاده کن و بزنش.» وایت روبروی دیواری روی زمین پهن می‌شود و فریاد می‌کشد: «بچه، از فرصت استفاده کن.»

(چقدر سریع می‌توانی از فرصت استفاده کنی، بچه؟)

درین لحظه مک‌جی با کالیبر 45 در هر دستش از بین در به رگبار می‌گیرد، تمام شهر را به گلوله می‌بندد. درامری اهل سن لوئیس کمی کند روی زمین می‌خوابد و ساچمه‌ای به پیشانی‌اش می‌گیرد. پسری که در ستوران چینی بقلی دارد با آرامش چاپ سویی می‌خورد ساچمه‌ای را با رانش متوقف می‌کند.

حالا بچه هفت تیرش را می‌کشد در هردو دستش محکم نگاه‌اش می‌دارد نشانه می‌رود و از شش پای به مک‌جی دو تفنگه می‌زند، صاف توی شکم. ساچمه‌ی سنگین او را به دیوار می‌کوبد. موفق می‌شود آخرین شلیک را در کند و چلچراغ را پایین آورد. پسر دوباره آتش می‌کند و گلوله‌ای می‌فرستد که جگر مک‌جی را جر می‌دهد و یکی دیگر سینه‌اش را.

تازه کارها می‌توانند دی.ئی را یک بازی بدانند. داری از میدان مانع‌ها عبور می‌کنی موانعی که حریفت چیده است. به محض تلاش در عملی کردن دی.ئی خواهی فهمید حریفی داری خیلی باهوش و سمج و کاربلد با دانشی پر از جزئیات از ضعف و بالاتر از همه خبره در پرت کردن حواست، جایی که ضروری‌ست، تا بشقاب را کف آشپزخانه بیندازی. این حریف کی یا چیست که باعث می‌شود بریزی بیاندازی و کلنجار بری لیز بخوری و بیافتی؟ گروودک و فروید به آن ایت^۳ می‌گویند یک مکانیسم خودتخریبگر توکار. آقای هوبارد به آن ذهن واکنشی می‌گوید. هر چه در انضباط دی.ئی پیشرفت می‌کنی ایت را قطع می‌کنی. دی.ئی تو را به نزاع مستقیم با ایت می‌کشاند در زمان حال جایی که می‌توانی حرکات را کنترل کنی. می‌توانی ایت را شکست دهی در زمان حال.

مهارت‌های معکوس ایت را به دستان خودت باز پس بگیر. این مهارت‌ها به تو تعلق دارند. آنها را مال خودت کن. می‌دانی سطل‌آشغال کجاست. می‌توانی شیء را از بالای شانوات توی آن بنشانی. می‌دانی چطور چیزها را لمس کنی تکان دهی و برشان داری. باز یافتن این مهارت‌های فیزیکی در واقع سرآغازی‌ست برای باز یافتن مهارت‌های دیگر و دانشی دیگر که داری اما نمی‌توانی برای استفاده خودت فراهم‌شان کنی. تمام سرگذشت خودت را می‌دانی، چه سالی ماه روزی و ساعتی هرچیز اتفاق افتاد. اگر زبانی را در هر بازه‌ی زمانی شنیده باشی آن زبان را می‌دانی. در مغزت کامپیوتری داری. دی.ئی نشانت خواهد داد چگونه از آن استفاده کنی. اما آن فصل دیگری‌ست.

دی.ئی در مورد تمام عملیات انجام شده در بدن اعمال می شود... امواج مغزی، هضم، فشار خون و تعداد ضربان قلب ... و این فصل دیگری ست...

«و الان گربه های ولگردی دارم برای غذا دادن و کلاسم در جذام خانه.»

بانو ساتن-اسمیت در دوردست چتری را بالا می آورد...

امیدوارم راحت رو پیدا کنی... آدرس در خیابان های خالی...»

ترجمه سدنا پرنی